

## تاریخچه‌ی حزب ایرانیان

دکتر حسین تجدد

عضو هیات اجرایی دفتر سیاسی

و قائم مقام پیشین دبیر کل حزب ایرانیان

نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی

در فاصله‌ی ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در ایران هیچ‌گونه حزب مستقلی وجود نداشت، همه‌ی احزاب رسمی و علنی با صلاح دید و اراده‌ی شاه ایران تشکیل می‌شدند، احزاب گذشته نه تنها به پیشرفت و رشد دموکراسی کمک نکردند بلکه بیش تر سد راه دموکراسی در ایران بودند.

در بخش نخستین این مقاله که ماه گذشته در این مجله چاپ شد، بیان کردم که برای به دست آوردن مجوز تأسیس حزب جدید، دکتر فضل‌الله صدر از یک سو و من از سوی دیگر با رایزنی‌های گوناگون اقدام‌های خود را از کانال‌های لازم به عمل آوردیم. شاه ایران با نام و تشکیل هر دو حزب موافق بود ولی سرانجام پس از دیدارها و مصلحت‌اندیشی‌ها که با شاه ایران صورت گرفت، مقرر شد که ما دو نفر یک حزب تشکیل دهیم و مراسمنامه و اساسنامه‌ی آن را بنویسیم، ولی از دیدگاه شاه که بعداً شرح خواهیم داد دکتر صدر دو گام از من جلوتر بود و می‌بایست او دبیر کل و من قائم مقام او باشم. چون همه‌ی احزابی که شاه اجازه‌ی تأسیس آن‌ها را می‌داد انتخاب دبیر کل هم با تایید و نظر شاه بود... اکنون در این بخش سعی می‌کنم که درباره‌ی این دو گام خوانندگان گرامی را روشن نمایم.

ادای سوگند و انجام مراسم حزبی عضویت حزب را پذیرفت و فعالیت رسمی خود را آغاز کرد. صدر چند سال به‌عنوان یک فرد عادی در حزب پان‌ایرانیست فعالیت می‌کرد و مسؤولیت حزبی مهمی به او واگذار نگردید تا این که او به مانند من، از دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و بعد تخصص جراحی گرفت سپس مدتی در سه راه شاه آن زمان (چهارراه جمهوری فعلی) مطب دایر کرد، ولی موفقیتی به دست نیاورد، سپس برای گذراندن یک دوره‌ی آموزشی تکمیلی به لندن عزیمت نمود. در این هنگام حزب از موقعیت استفاده کرد و او را به سمت مسؤول سازمان‌های حزب پان‌ایرانیست در اروپا که رهبری منسجمی نداشت، منصوب نمود.

هنگامی که صدر در اروپا مستقر شد، به تجربه و یا با ارشاد یکی از عوامل رژیم و به احتمال قوی به‌وسیله‌ی گردانندگان ساواک دریافت که برای بالارفتن خودش و یا حزب متبوعش از نردبان ترقی می‌باید مدح و ثنای شاه را در پیش گیرد و آشکارا و مشتاقانه از شاه و نظام شاهنشاهی حمایت نماید. دکتر صدر درباره‌ی این فعالیت‌ها و اتخاذ سیاست جدید نظر موافق محسن پزشکیور دبیر مسؤول حزب و بعضی دیگر از رهبران حزب را به خود جلب کرد.

درباره‌ی چگونگی فعالیت مجدد حزب پان‌ایرانیست و خارج شدن آن از حالت رکود و جمود بین رهبران حزب اختلاف وجود داشت. در آن هنگام حساس خود من برای گذراندن خدمات پزشکی خارج از مرکز و هم‌چنین به‌دلیل بیماری سخت و جان‌فرسای پدرم، در استان کرمان بودم. دکتر صدر پیوسته با من تماس داشت و یک‌بار هم از من کمک مالی خواست که انجام دادم ولی همواره درباره‌ی آینده‌ی

□ گام اول به‌گونه‌ی که شرح خواهیم داد تظاهرات پان‌ایرانیست‌ها در اروپا به رهبری دکتر صدر به سود شاه و سرانجام میانجیگری او با کمک «ساواک» برای بیرون آوردن حزب پان‌ایرانیست از چاله‌ی رکود و خمود و انزوا پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حرکت دادن آن در مسیر خواسته‌ها و سیاست‌های نظام بود.

در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰ من و فضل‌الله میرزایی که بعداً شهرت خود را از میرزایی به صدر تغییر داد، در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردیم. در آن سال‌ها نهضت ملی شدن نفت در اوج خود قرار داشت. نگارنده و چند نفر دیگر از دانشجویان ایران دوست و طرفدار دکتر مصدق پیاپی دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی و سایر دانشجویان

دانشکده‌های دانشگاه تهران و دانشسرای عالی را برای شرکت در دمنوستراسیون‌ها و میتینگ‌ها بسیج و رهبری می‌کردیم و در میدان بهارستان و سایر مکان‌هایی که تعیین شده بود، گرد می‌آوریم. فضل‌الله صدر هم یکی از کوشندگان گروه رهبری کننده به شمار می‌رفت. مبارزه‌ی ما با کمونیست‌ها و حزب توده و اخلاالگران در نهضت ملی شدن نفت، یکی دیگر از محورهای مهم کوشش‌های ما بود که گهگاه منجر به برخوردهای فیزیکی می‌شد.

در همین سال‌ها بود که من فضل‌الله صدر را با اندیشه‌ها و آرمان‌های حزب پان‌ایرانیست آشنا ساختم و او را به جلسات تماس یا جلسات آگاهی یافتن از پان‌ایرانیسم آوردم و او پس از چندی با

خوب و سازش‌های پنهانی پشت پرده و از دست دادن حیثیت و آبروی چندین ساله‌ی خود و هم‌پیمانانم نگران و مضطرب بودم. در این جا می‌باید گفته شود که پیدایش پان‌ایران‌سوم و حزب پان‌ایران‌سوم یک جوشش ملی بود، نه جنبه‌ی فرمایشی داشت و نه فعالیت آن غیرقانونی به شمار می‌رفت ولی به سبب این‌که پان‌ایران‌سوم‌ها پشتیبان سرسخت و وفادار دکتر مصدق و سربازان پیشتاز جنبش ملی شدن نفت بودند پس از واژگونی حکومت دکتر مصدق تحت پیگرد عوامل حکومت جدید قرار گرفتند و هر یک به سویی رفتند. یک دسته خود را مخفی نمودند، یک دسته به خارج از کشور مهاجرت کردند و یک دسته هم به زندان‌ها افتادند. نگارنده چند روز بعد از جریان ۲۸ مرداد هنگامی که قصد رفتن به بیمارستان رازی محل کارورزی پزشکی خود را داشتم، در کوچه‌ی اسکافی واقع در خیابان سی‌متری مقابل دبیرستان نظام مقابل منزل خودم توسط دو نفر لباس شخصی بازداشت شدم و با وسیله‌ی نقلیه آن‌ها به زیرزمین شهرداری انتقال یافتم و مدت دو ماه با تحمل زجر و سختی زیاد در میان عده‌ی زندانی گوناگون که هیچ‌گونه سختی با هم نداشتند، به سر بردم و در آغاز ورود به زندان توسط بازجویی که نمی‌شناختم، یک صفحه از این‌جانب بازجویی به عمل آمد و پس از پایان مدت زندان به همراه ده نفر دیگر دستور آزادی‌ام صادر شد. پس از این‌که بازداشت شدم پدر و مادرم تا یک‌ماه هیچ‌گونه اطلاعی از من نداشتند و خیلی نگران و وحشت‌زده بودند و اطلاع نداشتند که در حوادث خطرناک ۲۸ مرداد بر من چه گذشته است. پس از یک ماه با کمک فردی که از زندان آزاد شد، توانستم آن‌ها را از واقعه باخبر نمایم. در آن مواقع هیچ‌گونه ارتباط مخابراتی در کشور مانند امروز وجود نداشت. یک مرکز بی‌سیم در میدان توپخانه (میدان امام خمینی کنونی) مستقر بود که هر کس می‌خواست به شهرستان‌ها تلفن بزند، می‌بایست به آن جا می‌رفت و نوبت می‌گرفت و در صورتی که خط درست بود با مخاطبش صحبت می‌کرد که این امکانات تا پایان دو ماه بازداشت برای من وجود نداشت و پدر و مادرم وقتی خیال‌شان راحت می‌شد که صدای مرا می‌شنیدند.

همان‌گونه که قبلاً بیان کردم، جنبش پان‌ایران‌سوم از آغاز پیدایش تاکنون سه مرحله‌ی تکاملی را از نظر فکری و تشکیلاتی پشت سر گذاشت. تا پایان حکومت دکتر مصدق و جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کوشش‌های پان‌ایران‌سوم‌ها فقط دور سه محور بود. محور اول طرح هدف‌های ملی و سخن گفتن از پیشینه‌ی تاریخی و پُرافتخار ایرانیان در قالب ملت‌گرایی، ملت‌دوستی «ناسیونالیسم»... و تجزیه‌ی ننگین و خفت‌بار ایران بزرگ در دو بیست سال اخیر. محور دوم مبارزه‌ی سخت و بی‌امان با

کمونیست‌ها و توده‌ی‌ها به عنوان پیروان اندیشه‌های ضد ناسیونالیستی و ضد ملی و جهان‌وطنی و دنباله‌روی در سیاست‌ها و تجاوزگری‌های همسایه‌ی شمالی ایران. محور سوم حمایت جدی و صمیمی از دکتر محمد مصدق بنیان‌گذار نهضت ملی ایران و طرح ملی‌شدن صنعت نفت و تحقق سیاست مستقل ملی بود. نشریات جنبش پان‌ایران‌سوم در سال‌های قبل از مرداد ۱۳۳۲ مانند روزنامه **ندای پان‌ایران‌سوم** و نشریات داخلی و اعلامیه‌ها حکایت از اصالت و صداقت و درست‌اندیشی و آزادگی و دوربودن پان‌ایران‌سوم‌ها از آلودگی‌های سیاسی و حرکت‌های فریب‌کارانه دارد.

پس از مرداد ۱۳۳۲ سال‌ها حزب پان‌ایران‌سوم دچار رکود و جمود بود و در جریان‌های سیاسی کشور نقشی نداشت ولی متأسفانه با آغاز فعالیت پان‌ایران‌سوم‌ها در اروپا و تظاهرات به سود شاه سرنوشت حزب پان‌ایران‌سوم به گونه‌ی رقیم خورد که خواست همه‌ی رهبران و کوشندگان راستین حزب نبود. هنگامی که دکتر صدر به عنوان مسوول سازمان‌های پان‌ایران‌سومی در اروپا منصوب شد، در آن دیار تشکیلات بزرگ و پُر جنب و جوشی به نام «کنفدراسیون» وجود داشت که در آن دانشجویان و جوانان ایرانی و کمونیست‌های مخالف نظام و شاه بدان گرد آمده بودند. در یک برنامه‌ی از پیش تعیین شده دانشجویان و مخالفین علیه شاه تظاهرات کردند. متقابلاً صدر هم که گروهی از پان‌ایران‌سوم‌ها را گرد آورده بود، به نفع شاه تظاهرات نمودند و شعارهای آتشین سر دادند و حملات مخالفین را خنثی کردند. شاه ایران در اروپا بود و دکتر صدر را هم نمی‌شناخت. رییس ساواک و ماموران امنیتی جریان تظاهرات پان‌ایران‌سوم‌ها را به شاه گزارش دادند. شاه که همواره از پان‌ایران‌سوم‌ها بدش می‌آمد از شنیدن این گزارش بسیار خوشحال شد و مهر دکتر صدر و



گروهی از ستاورها و نمایندگان مجلس و اعضای حزب ایرانیان در یکی از جلسات هفتگی حزب در تالار اجتماعات حزب

پان ایرانیست‌ها در دلش جای گرفت.

در همین هنگام بود که جمال عبدالناصر رییس‌جمهور مصر که در نزد دیگر ملت‌های عرب‌زبان محبوبیت ویژه‌ی داشت، به سختی با محمدرضا شاه درافتاده بود و ضمن درگیری‌های سخت لفظی و جنگ سردی بین آن‌ها وجود داشت عبدالناصر نغمه‌ی خوزستان آزاد را سر داد، نام خلیج فارس را نام معجول خلیج عربی گذارد و خوزستان را به نام عربستان زیر تسلط و چیرگی ایران نامید. شاه ایران می‌خواست در برابر توطئه‌های عبدالناصر و اندیشه‌های رویاگونه‌ی او یک حزب تند و آتشین ناسیونالیستی با اندیشه‌های بلند پروازانه تأسیس کند.

مشاوران و مامورین امنیتی به شاه گزارش کردند که این حزب می‌تواند حزب پان ایرانیست باشد. شاه که جنبش پان ایرانیست‌ها و حرکت دکتر صدر را در اروپا به خاطر داشت تصمیم گرفت که پان ایرانیست‌ها را تقویت کند و پاسخ ادعاهای واهی و اندیشه‌های توسعه‌طلبانه‌ی عبدالناصر را به‌وسیله‌ی بلندگوهای یک حزب برخاسته از میان توده‌های ملت ایران بدهد و این کار تنها به‌وسیله‌ی دولت نباشد. موجبات این کار با میانجیگری سرلشکر پاک‌روان (رییس سازمان اطلاعات و امنیت کشور) انجام گرفت. سرانجام قرار شد که صدر با شاه دیدار کوتاهی داشته باشد. در این دیدار شاه خواسته‌های خود را از حزب پان ایرانیست مطرح کرد و روال کار و خطوط اساسی فعالیت‌های سیاسی حزب پان ایرانیست را ترسیم نمود. هم‌چنین شاه به ساواک دستور داد که دکتر صدر را برای ایراد سخنرانی علیه عبدالناصر به چند کشور اروپایی به هزینه‌ی نظام اعزام کنند. او این ماموریت‌ها را انجام داد و گزارش فعالیت‌های خود را در «سن موریتس سویس» مورخ ۱۳۴۵/۱۱/۳ به شاه تسلیم نمود. در این مورد تصمیم شاه ایران برای مقابله و پاسخ به یاهوگویی‌های عبدالناصر کاملاً به جا و منطقی بود، ولی فعالیت پان ایرانیست، به همین جا ختم نشد و نظام پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که پان ایرانیست‌ها را درهم کوبید و به همه آسیب فراوان رساند، تصمیم گرفت با پذیرش شرایط خاص در مسیر خواسته‌های شاه امکانات لازم را برای ادامه‌ی فعالیت آن‌ها در اختیار حزب پان ایرانیست قرار دهد. خواسته‌های شاه ایران از حزب پان ایرانیست عبارت بودند از: کوشش در راه تحکیم مبانی نظام شاهنشاهی، حمایت از انقلاب ششم بهمن، مبارزه با عبدالناصر و پاسخ به ادعاهای واهی او، پیروی از سیاست شاه در مورد کردها و...

شاه که همواره از پان ایرانیست‌ها بدش می‌آمد. اما سرلشکر پاک‌روان (رییس ساواک)، شاه را راضی کرد که محسن پزشکیور دبیرمسئول حزب به اتفاق دکتر محمدرضا عاملی تهرانی قائم‌مقام وی و دکتر فضل‌الله صدر دیدار نیم‌ساعته‌ی با شاه داشته باشند.

کوتاه سخن این‌که پس از این دیدار اجازه‌ی فعالیت سیاسی به پان ایرانیست‌ها داده شد. اقدامات و کمک‌هایی که نظام برای راه‌اندازی حزب پان ایرانیست به عمل آورد به شرح زیر است:

- پرداخت مقرری قابل توجه به دبیر مسوول حزب همه ماهه  
- صدور امتیاز روزنامه‌ی خاک و خون از سوی وزارت اطلاعات  
به عنوان روزنامه‌ی ارگان حزب و پرداخت هزینه‌ی انتشار آن با کمک نظام. اولین شماره‌ی این روزنامه در مهرماه ۱۳۴۴ به طور هفتگی و پس از آن هفته‌ی سه بار روزهای یک‌شنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه انتشار یافت.

- تهیه‌ی محل برای حزب و پرداخت هزینه‌ی آن توسط نظام.  
اولین محل حزب پس از سپری شدن دوران رکود و انزوا در میدان بهارستان بالای شیرینی‌فروشی یاس (ملک مرحوم مهندس عیسی تاج‌بخش) گشایش یافت و چندی بعد محل حزب به خیابان نادری «جمهوری امروز» کوچی گوهرشاد ملک منتقل گردید.  
- پرداخت هزینه‌ی سفر مسوولان حزبی و سازمان‌های

### مهم‌ترین امتیازی که از سوی شاه و نظام به پان ایرانیست‌ها داده شد سهمیه‌ی ۵ نفری از نمایندگان دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی بود

پان ایرانیست خارج از کشور بویژه در کشورهای اروپایی توسط نظام. مهم‌ترین امتیازی که از سوی شاه و نظام به پان ایرانیست‌ها داده شد سهمیه‌ی ۵ نفری از نمایندگان دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی بود. گزینش و معرفی این ۵ نفر که در واقع نوعی انتصاب بود، به نحو رسواکننده و مبتذلی انجام گرفت.

- فردی که اهل دماوند بود، ظاهراً به‌عنوان نماینده‌ی خرمشهر انتخاب گردید.

- فردی که اهل یزد بود، ظاهراً به‌عنوان نماینده‌ی رودسر انتخاب گردید.

- فردی که اهل تهران بود، ظاهراً به‌عنوان نماینده‌ی مهاباد کردستان انتخاب گردید.

- فردی که اهل آذربایجان بود و سال‌ها هیچ‌گونه وابستگی به حزب نداشت و فعالیت هم نمی‌کرد، چون شوهرخواهر محسن پزشکیور بود، و در رضاییه (ارومیه) طبابت می‌کرد، ظاهراً به‌عنوان

نماینده‌ی رضائیه انتخاب گردید.

- فقط یک نفر که اهل قم بود، ظاهراً به‌عنوان نماینده‌ی

همان‌جا انتخاب گردید.

هیچ یک از چهار کاندیدای غیربومی چهار شهرهای دیگر، نمایندگان طبیعی مردم نبود و از جهت آراء، حائز اکثریت نبودند. چنان‌که هیچ یک از آن‌ها، چند سال بعد که به‌طور استثناء در انتخابات آن‌جا بین سه نفر آزاد بود، انتخاب نشد و شکست خورد. در انتخابات دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی که ۵ نفر از پان‌ایرانیست‌ها به مجلس راه یافتند، گزینشی انجام گرفت که همه از نظر حوزه‌ی انتخابیه نادرست بود و هم این‌که عده‌ی از زبندگان و نخبگان حزب که سال‌ها برای پیشرفت پان‌ایرانیسم زحمت کشیده بودند و در زادگاه‌شان هم رای اکثریت داشتند، مورد توجه قرار نگرفتند و سیاست حاکم بر حزب فردپرستی و سوءاخلاق رهبری بود. در نتیجه‌ی این بی‌عدالتی و حق‌کشی گروهی از زبده‌ترین و باوفاترین افراد، حزب پان‌ایرانیست را ترک کردند و آن‌چنان لطمه‌ی به حزب وارد شد که هیچ‌گاه جبران نگردید. لازم است که در تاریخچه‌ی پان‌ایرانیست راجع به این موضوع به تفصیل سخن گفته شود.

### گفت‌گو با حسین صدر برادر دکتر فضل‌الله صدر

در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، یک روز صبح حسین صدر (برادر دکتر فضل‌الله صدر) که مسوول دبیرخانه‌ی حزب ایرانیان بود و بعداً دفترخانه‌ی اسناد رسمی تاسیس کرد و در بخش نخستین تاریخچه‌ی حزب ایرانیان از او یاد کردم، به دفتر من آمد. وی ضمن گفت‌وگو درباره‌ی آشنایی و روابط برادرش دکتر صدر با سرلشکر پاکروان و تنی چند از مسوولان ساواک قبل از تظاهرات پان‌ایرانیست‌ها در اروپا به نفع شاه چنین گفت:


«... سال‌ها قبل حاج سید ابوالفضل تولیت (تولیت حضرت معصومه در قم) هنگام عزیمت شاه به قم چون در فرودگاه حاضر نشده بود، مورد خشم و غضب شاه واقع شد و بعداً زندانی گردید. من که سابقه‌ی دوستی و آشنایی با وی داشتم، علاقه‌مند بودم که از محل زندان تولیت آگاه شوم و به ملاقاتش بروم. برای انجام این کار لازم بود شخص متنفزی سفارش کند. چون با مورخ‌الدوله سپهر<sup>۱</sup> آشنایی داشتم، او من را به سرلشکر پاکروان معرفی کرد که سفارش کند و بدین وسیله توانستم تولیت را در زندان ملاقات نمایم. این آشنایی با پاک‌روان سبب گردید که بعداً در دیدار دیگری برادرم دکتر صدر را هم همراه خود ببرم و به پاک‌روان معرفی نمایم. ... حسین صدر نگفت که بار دوم به چه علت نزد پاکروان رفته و چرا دکتر صدر را همراه خود برده و این یک موضوع سوال‌برانگیز است. حسین صدر اضافه کرد

که برادرش با بسیاری از مسوولان ساواک از جمله پرویز ثابتی و معاونش عبدی دوستی و معاشرت داشته و هفته‌ی یک بار پرویز ثابتی و گاهی هم همراه عبدی با او ناهار می‌خوردند است و با سرهنگ شاهین هم از مسوولان طراز اول ساواک دوستی و معاشرت داشت. نگارنده فقط پرویز ثابتی را رسماً به مناسبت شهرتی که داشت تحت عنوان «مقام امنیتی» می‌شناختم و با عبدی و سرهنگ شاهین که حسین صدر اظهار کرد رسماً هم آشنایی نداشتم.

در خلال این احوال از سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ سه کنگره‌ی حزبی عادی و فوق‌العاده‌ی نیم‌بند با تعداد کم در منزل‌های رهبران حزب در یک اتاق کوچک برگزار شد. در کنگره‌ی سوم سال ۱۳۴۱ لویح پیشنهادی شاه مورد تأیید و تصویب قرار گرفت و در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۷ بیانیه‌ی علیه صدر از سوی کمیته‌ی عالی رهبری هم در این باره منتشر گردید.

کنگره‌ی چهارم، باز هم در منزل یکی از رهبران حزب با همان شرایط محدود کنگره‌ی سوم برگزار شد. مدتی قبل از این‌که کنگره‌ی چهارم برگزار شود، من در استان کرمان بودم. دکتر محمدرضا عاملی عضو کمیته‌ی عالی رهبری حزب و مسوول قانون آرمان‌شناسی حزب که از نوجوانی با پزشکپور دوست و هم‌فکر بود، به من تلفن زد و ضمن یک گفت‌وگوی طولانی گفت می‌دانی موقعیت ایجاد می‌کند که در کنگره‌ی چهارم پیشنهاد کنیم که سرور پندار «نام مستعار پزشکپور» رهبر حزب شود و تمام اختیارات کمیته‌ی عالی رهبری و دبیر مسوول به وی تفویض گردد و اعضای کمیته‌ی عالی رهبری هم از سمت خود استعفا نمایند. من جواب دادم با این پیشنهاد مخالفم. چرا با دست خودمان، حزب دیکتاتوری ایجاد کنیم و اضافه کردم می‌دانی که اولین وظایف کمیته‌ی عالی رهبری تعیین برنامه‌های حزبی و خط‌مشی سیاسی و بررسی و نظارت در انجام درست کارها و ارتقای حزب است. بگذریم از این‌که بعضی تصمیمات سرنوشت‌ساز گرفته می‌شود که کمیته‌ی عالی رهبری از آن‌ها بی‌اطلاع است. جلسات کمیته هم

تاریخ: ۲۰۰۷  
شماره: ۱۰۴  
تلفن: ۳۹۱۴۶۱




حزب ایرانیان

هم‌پیمان گرامی آقای دکتر حسین محمد

پان‌سومده به شایستگی روزاداری جزوی شما بموجب این ابلاغ به‌صورت قائم مقام  
دبیرکل حزب ایرانیان منصوب می‌شود.  
امید است پیش‌اندیش‌دهنده‌ی شما در همه‌ی امور و آرزوهای شما هم‌ساز  
گردد و ای مسوول پان‌سومده.

دبیرکل حزب ایرانیان  
دکتر فضل‌الله صدر



گاه با خواست دبیر مسوول برگزار می‌گردد. سرانجام باز هم تاکید کردم که من با این پیشنهاد مخالفم. دکتر عاملی که همواره زیر نفوذ پزشکیپور بود، گفت: خیلی خوب! بعد که کنگره‌ی چهارم برگزار شد پیشنهاد زیر مطرح گردید:

«نظر به مناسبت وضع سیاسی کشور، نظر به لزوم تجدید حیات سازمان‌های حزبی و کوشش در یکپارچگی و فشرده‌گی صفوف حزب، پیشنهاد می‌شود برای دوره‌ی آینده کلیه‌ی اختیارات کمیته‌ی عالی رهبری و دبیر مسوولی تماماً به سرور پزشکیپور به عنوان رهبری حزب تفویض شود. ضمناً قبول این پیشنهاد در حکم انحلال کمیته‌ی عالی رهبری کنونی تلقی گردد و در این دوره کمیته‌ی عالی رهبری انتخاب نشود. اعضای کمیته‌ی عالی رهبری امضاءکننده‌ی این پیشنهاد بدین وسیله استعفا‌ی خود را از سمت عضویت کمیته‌ی عالی رهبری اعلام می‌دارند.»

این پیشنهاد با اکثریت آراء به تصویب رسید. من که عضو کمیته‌ی عالی رهبری و مسوول تبلیغات حزب بودم این پیشنهاد را امضا نکردم. در همین‌جا پزشکیپور نسبت به من بدبین شد و رفتارش تغییر کرد. من نظر شخصی نداشتم ولی این کار را به صلاح نمی‌دانستم و آگاهی داشتم که در جهان امروز دوران تک‌روی و دیکتاتوری سپری شده است. بعداً به‌خاطر همین مساله بین پزشکیپور و دکتر عاملی هم اختلاف به‌وجود آمد و گروهی هم به خاطر همین یک‌تازی و خودمحوری حزب را برای همیشه ترک کردند. سرانجام پس از سال‌ها که حزب با شیوه‌ی رهبری یک نفر اداره می‌شد و زبان‌های فوق‌العاده متوجه حزب شد حزب ناگزیر گردید شورای رهبری تشکیل دهد که هم‌اکنون نیز چنین است.

در پیشنهاد کنگره چهارم مبنی بر اداره‌ی حزب به‌وسیله‌ی یک رهبر نوشته شده بود که این پیشنهاد در حکم انحلال کمیته‌ی عالی رهبری کنونی تلقی گردد. ظاهراً به نظر می‌رسد که این انحلال برای یک دوره است ولی متأسفانه این آغاز کار بود. در کنگره‌های پنجم و ششم باز هم کنگره تصویب کرد که حزب با همان شیوه‌ی رهبری یک نفر اداره شود. در قطعنامه‌ی کنگره‌ی ششم حزب پان‌ایرانیست که در شامگاه دوم اردیبهشت ۱۳۵۰ به تصویب رسید، آمده است:

رهبری حزب حاوی اختیاراتی است که به موجب اساسنامه حزب به کمیته‌ی عالی رهبری و دبیر مسوول حزب اعطا شده است مانند پیش به سرور محسن پزشکیپور برای مدت چهار سال دیگر که ضمناً تاریخ تشکیل کنگره‌ی هفتم می‌باشد تفویض می‌گردد.

محسن پزشکیپور از انحلال کمیته‌ی عالی رهبری و گرفتن همه‌ی اختیارات و وظائف آن به دست خودش این بود که همه زدوبندها و اقداماتی که به‌وسیله‌ی میانجی‌ها و ساواک و عوامل رژیم

برای وابسته‌شدن صددرصد حزب به نظام در حال انجام است برملا نگردد و او ناگزیر نباشد که کمیته‌ی عالی رهبری را تشکیل دهد و مسائل و موضوعات پشت پرده را در جمع اعضای کمیته مطرح کند و من علاوه بر دکتر عاملی و دکتر صدر تنها فردی بودم که از جزییات مسائل اطلاع داشتم و با من رایزنی می‌شد و من هرگز این وابستگی را به آن صورت که طراحی شده بود قبول نداشتم و نگران سرنوشت حزبی بودم که دو دهه توسط جوانان و زنان و مردان پُرشور و با احساس ساخته و پرداخته شده بود. هدف پزشکیپور این بود که با از میان برداشتن و حذف کمیته‌ی عالی رهبری، پنهان‌کاری و سیاست‌بازی حقایق را پنهان کند و با سخنان پُرشور و هیجان‌انگیز و تحریک‌آمیز چه در کنگره‌های حزبی و چه در جلسات و کنفرانس‌های عادی حزب چنین وانمود نماید که تجدید حیات سیاسی حزب با عزم استوار و اراده‌ی آهنین رهبر آن انجام شده است و همه‌ی امکاناتی که در اختیار حزب قرار گرفته و درهای بسته‌یی

**محسن پزشکیپور از انحلال کمیته‌ی عالی رهبری و گرفتن همه‌ی اختیارات و وظائف آن به دست خودش این بود که همه زدوبندها و اقداماتی که به وسیله‌ی میانجی‌ها و ساواک و عوامل رژیم برای وابسته‌شدن صددرصد حزب نظام در حال انجام است برملا نگردد**

که گشوده شده با استقلال عمل و ابتکار و خلاقیت رهبری سال‌ها سخنرانی‌های هیجان‌انگیز و بی‌محتوا، سال‌ها تحریک احساسات جوانان پاک‌سرشت و ایران‌دوست، سال‌ها هوچیگری همراه با به‌کار بردن جملات و کلمات پُرمطراق و شعارگونه، سال‌ها چون بوقلمون رنگ به رنگ شدن، سال‌ها گام برداشتن در راه مایوس‌کردن و سرخوردگی و بازی‌دادن فرزندان این سرزمین و... همه این‌ها سبب گردید که امروز حزب پان‌ایرانیست ناتوان‌تر، ضعیف‌تر و کم‌جاذبه‌تر از روز بنیان‌گذاری‌اش در شش دهه قبل شد و در آستانه‌ی زوال و سقوط قرار گرفته است. (ادامه دارد) ■

### پی‌نوشت

۱- احمدعلی سپهر معروف به مورخ‌الدوله وزیر پیشه و هنر و بازرگانی قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۴ و فرزند میرزا تقی‌خان سپهر مورخ نامی دوره‌ی ناصرالدین شاه صاحب‌ناسخ‌التواریخ